

١٣٩٩ / ٧ / ٢٧

جلسه ٢١

نقد و بررسی نهایی الحکمة

آیت الله سیدان

بسم الله الرحمن الرحيم

الفصل الثالث فی أن الوجود حقيقة المشککة

لا ريب أن الهويات العينية الخارجية تتصف بالكثرة، تارة من جهة أن هذا انسان، و ذاك فرس، و ذلك شجر، و نحو ذلك، و تارة بأن هذا بالفعل و ذاك بالقوة و هذا واحد و ذاك كثير، و هذا حارث و ذاك قديم و هذا ممكن و ذاك واجب، و هكذا. و قد ثبت بما أوردناه فی الفصل السابق: أن الكثرة من جهة الأولى و هي الكثرة الماهوية موجودة فی الخارج بعرض الوجود و أن الوجود متصف بها بعرض الماهية لمكان أصالة الوجود و اعتبارية الماهية. و أما الكثرة من الجهة الثانية فهي التي تعرض الوجود من جهة الانقسامات الطارئة عليه نفسه، كإنقسامه إلى الواجب و الممكن، و إلى الواجب و الكثير و إلى ما بالفعل و ما بالقوة، و نحو ذلك. و قد تقدّم فی الفصل السابق أن الوجود بسيط، و أنه لا غير له. و يستنتج من ذلك أن هذه الكثرة مقومة للوجود، بمعنى أنها فيه غير خارجة منه، و إلا كانت جزء منه، و لاجزاء للوجود، أو حقيقة خارجة عنه، و لا خارج عن الوجود. (متن كتاب)

مقدمه:

فصل سوم از احکام وجود در این مورد است که وجود یک حقیقت مشکک است، و این مسئله هم از مبانی مهم فلسفه است و بسیاری از مطالب مبتنی بر همین مسئله است.

مشککه یعنی به شک اندازنده و نیز بیان شده است که یعنی در برخورد با حقیقت وجود، انسان به شک می‌افتد که مثلاً آیا واحد است یا خیر؟ لذا از این جهت به وجود حقیقت مشککه گفته می‌شود. بعد از بطلان سوفسطائی و بیان بداهت وجود واقعیات و اشیاء در خارج، آنچه که بدیهی است این است که ما فی الخارج مختلف و متکثراند. مثلاً در خارج حیوان است، انسان است، شمس است، شجر است، قمر است و همچنین گاهی گفته می‌شود این واحد است و آن کثیر است و یا این بالفعل است و آن بالقوه است و تقسیم بندی‌های مختلفی برای اشیاء در خارج ذکر می‌شود.

پس شکی نیست که واقعیات خارجی متصف به کثرت می‌شوند، یعنی همانگونه که اصل وجود واقعیات در خارج بدیهی و انکار ناپذیر است، کثیر بودن آن نیز بدیهی و غیر قابل انکار است. لذا قول به وحدت محضه و اقعیت خارجی باطل می‌باشد.

اما این کثرات به دو جهت است:

۱- کثرات ماهوی.

۲- کثرات وجودی.

کثرت ماهوی از آن جهت است که بعضی از موجودات انسان‌اند، و بعضی حیوان‌اند، و بعضی نبات و مانند آن، یعنی کثرتی است که منشأ و خاستگاه آن ماهیت است و با توجه به مطالبی که در فصل پیش بیان شد، روشن شد که تحقق این نوع کثرت در خارج به عرض وجود است.

کثرت وجودی از این جهت است که این موجود بالفعل است و آن موجود بالقوه، این موجود حادث است و آن موجود قدیم، این موجود ممکن است و آن موجود واجب، یعنی کثرتی است که اولاً و بالذات به خود وجود نسبت داده می‌شود و از خود وجود نشأت گرفته است، زیرا این نوع از کثرت به خاطر انقساماتی که بر خود وجود عارض می‌گردد، در آن تحقق می‌یابد.

از طرفی مطابق آنچه در فصل قبل بیان شد، وجود بسیط است و نیز غیری ندارد و این دو مطلب یعنی این کثرت مقوم وجود است و بیرون از وجود نیست، چرا که در غیر این صورت یا باید جزء

وجود می بود که وجود جزء ندارد و یا باید یک حقیقتی بیرون از وجود می بود در حالی که حقیقتی غیر از وجود نداریم.

اکنون که کثرات قابل انکار نیستند، این مسئله مطرح می شود که این کثرات آیا به یک منشأ وحدت برمی گردند یا خیر؟

اگر این کثرات منشأ واحدی داشته باشند که به اعتبار آن منشأ واحد، بتوان گفت که واحد هستند، می توان گفت که وجود مشکک است یعنی یک وجود است که تشکیک دارد. اگر به منشأ واحدی بر نمی گردند و وحدتی در کار نیست، بالنتیجه تشکیکی هم در کار نیست و تباین است. (اتمام مقدمه)

وجود یک حقیقت مشککه - کثرت در عین وحدت

فللوجود كثرة في نفسه. فهل هناك جهة وحدة ترجع إليها هذه الكثرة من غير أن تبطل بالرجوع، فتكون حقيقة الوجود كثيرة في عين أنها واحدة و واحدة في عين أنها كثيرة و بتعبير آخر: حقيقة مشکكة ذات مراتب مختلفة يعود ما به الامتياز في كل مرتبة إلى ما به الاشتراك، كما نسب إلى الفهوليين، أو لا جهة وحدة فيها، فيعود الوجود حقايق متباية بتمام الذات، يتميز كل منها من غيره بتمام ذاته البسيطة لا بالجزء، و لا بأمر خارجي، كما نسب إلى المشائين؟

الحق أنها حقيقة واحدة في عين أنها كثيرة، لأننا ننتزع من جميع مراتبها و مصاديقها مفهوم الوجود العام الواحد البديهي، و من الممتنع انتزاع مفهوم واحد من مصاديق كثيرة بما هي كثيرة غير راجعة إلى وحدة ما. و يتبين به: أن الوجود حقيقة مشکكة ذات مراتب مختلفة؛ كما مثلوا له بحقيقة النور: على ما يتلقاه الفهم الساذج، أنه حقيقة واحدة ذات مراتب مختلفة في الشدة والضعف، فهناك نور قوى و متوسط و ضعيف مثلاً، و ليست المرتبة القوية نوراً و شيئاً زائداً على النورية، و لا المرتبة الضعيفة تفقد من حقيقة النور شيئاً، أو تختلط بالظلمة التي هي عدم النور، بل لا تريد كل واحدة من مراتبه المختلفة على حقيقة النور المشتركة شيئاً، و لا تفقد منها شيئاً؛ وإنما هي النور في مرتبة

خاصة بسيطة، لم تتألف من أجزاء، و لم تنضم إليها ضميمة، و تمتاز من غيرها بنفس ذاتها التي هي النورية المشتركة. فالنور حقيقة واحدة بسيطة، متكررة في عين وحدتها، و متوحدة في عين كثرتها. كذلك الوجود حقيقة واحدة ذات مراتب مختلفة بالشدة والضعف، و التقدم والتأخر، والعلو والدنو، وغيرها.

اکنون که کثرت ماهوی در خارج موجود است، اگر سؤال شود که ماهیت اعتباری است و طبق مبنای مؤلف، اصالت با وجود است، و ماهیت حقیقتی ندارد، پس چطور منشأ تقسیمات اعیان خارجی قرار می گیرد؟

جواب می دهند که ماهیت به تبع وجود، حقیقت پیدا می کند و منشأ تقسیمات قرار می گیرد و وجود چون صاحب مراتب است از آن مرتبه ها و حدود، ماهیت انتزاع می شود .

اینکه وجود را متصف می کنیم به کثرت، مثلاً می گوئیم این انسان است، این درخت است، و غیره، باز به اعتبار ماهیت است، چون وجود یک حقیقت بسیطة و واحدة است و کثرت ندارد.

در نتیجه کثرت ماهیت، به تبع موجودیت ماهیت به وجود است، و کثرت وجود یعنی متصف شدن وجود به کثرات ماهوی، نیز به تبع تحقق یافتن ماهیت به وجود است.

اما کثرات وجودی که خود وجود دارای این کثرات است و منشأ این کثرات است مثل تقسیم وجود به واجب و ممکن و واحد و کثیر، چه طور امکان پذیر است؟

اگر اشکال شود که از طرفی در فصل گذشته گفته شد که وجود بسیط است و از طرفی اینجا

می گوئید که وجود تقسیم می شود و منشأ کثرات است، اینها چطور با هم جمع می شود؟

جواب می دهند که این کثرت عین وجود است. چون خارج از وجود و غیر از وجود چیزی نیست

تا وجود با آن ضمیمه گردد. در فروع اصالت وجود بیان شد که وجود واحد و بسیط است، پس

کثرت عین وجود است. در نتیجه وجود در عین اینکه واحد است، کثیر است و در عین اینکه کثرت

دارد، وحدت دارد.

وجود، واحدی است که مراتبی دارد. در عین اینکه مراتب غیر هم هستند و کثرات را تشکیل می‌دهند، همه مراتب باهم وجود را تشکیل می‌دهند و حقیقت وجود هستند. چون حقیقت آن‌ها، حقیقت وجود است، وحدت دارد و چون مراتب دارد و هر مرتبه ای غیر از مرتبه دیگر است، مثلاً مرتبه ضعیف غیر از مرتبه قوی است، پس کثرت دارد.

اکنون که در نفس وجود کثرت است، چطور وجودی که گفته شد حقیقت واحده است، کثرت هم دارد؟ آیا جهت وحدتی هست که این کثرات به آن برگردد و در عین کثرت وحدت هم داشته باشند یا خیر؟

مشائیان می‌گویند جهت وحدتی نیست و وجودات متباین به تمام ذات هستند. در حکمت متعالیه گفته می‌شود که جهت وحدتی هست و آن وجود است که همان جهت کثرت است، یعنی جهت وحدت وجود است و جهت کثرت هم وجود است. مثل نور که جهت وحدت نور قوی با نور ضعیف همان نوریت است و جهت امتیاز نور قوی با نور ضعیف نیز باز در نوریت است.

ضمناً بدانید که اگر شیئی از دو جهت وحدت و کثرت داشته باشد اصلاً ایرادی ندارد، بحث در موردی است که از همان جهت که وحدت دارد کثرت هم داشته باشد و بالعکس. پس حقیقت مشککه یعنی این که در حالی که مرتبه‌ها مختلف اند در همین حال با هم مشترک‌اند. مثل نور که با نگاه ساده و معمولی درجات مختلفی دارد، اما درجه ضعیف در حالی که واقعاً غیر از درجه قوی است چیزی جز نور نیست و درجه قوی در حالی که واقعاً غیر از درجه ضعیف است، چیزی جز نور نمی‌باشد. یعنی این طور نیست که درجه قوی با چیزی مخلوط شده باشد و درجه ضعیف با چیز دیگری مخلوط شده باشد، اشتراکشان در نور بودن است و اختلافشان هم در نور بودن است، در عین کثرت وحدت و در عین وحدت کثرت دارند، به این صورت که ما به الامتیاز عین ما به الاشتراک است و ما به الاشتراک عین ما به الامتیاز است.

در نور بودن با هم اشتراک دارند، یعنی درجات نور همه نورند و در نور بودن با هم امتیاز دارند، یعنی نور در درجه قوی با نور در درجه ضعیف یکی نیست. مسئله تشکیک وجود، به فرس قدیم نسبت داده شده است.

قول دوم این است که جهت وحدتی در کار نیست؛ یعنی کثرت بدیهی است و چیزی هم که در آن اشتراک داشته باشند وجود ندارد، پس حقایق، متباین و مختلف هستند. این نظر مشاء است و البته لازمه اش اصالت الماهیه می باشد.

جناب علامه طباطبائی قول اول را انتخاب کرده و می فرمایند: حق این است که وجود حقیقت واحده ای است که در عین وحدت، کثرت دارد. استدلال ایشان هم این است که چون مفهوم وجود را بر همه حقایق مختلفه اطلاق می کنیم، یعنی به نار می گوئیم موجود، به قمر می گوئیم موجود، به شمس می گوئیم موجود و به همه اشیاء به یک معنی می گوئیم موجود و از طرفی انتزاع مفهوم واحد از حقایق متباینه بما هی متباینه غلط است، پس باید اینها در یک حقیقتی مشترک باشند که به اعتبار همان جهت اشتراک، حقیقت وجود را بر همه این حقایق متباینه اطلاق می کنیم، و آن جهت اشتراک حقیقت وجود است، یعنی حقیقت همه اشیاء وجود است.

مطلب تا این جا تبیین و روشن شد، انشاء الله در جلسه بعد به اشکالات و مناقشات این مطالب می پردازیم.

خلاصه:

فصل سوم از احکام وجود در این مورد است که وجود یک حقیقت مشکک است.

مشککه یعنی به شک اندازنده و نیز بیان شده است که یعنی در برخورد با حقیقت وجود، انسان به شک می افتد که مثلاً آیا واحد است یا خیر؟

همانگونه که اصل وجود واقعیات در خارج بدیهی و انکار ناپذیر است، کثیر بودن آن نیز بدیهی و غیر قابل انکار است.

اما این کثرت به دو جهت است:

۱- کثرات ماهوی.

۲- کثرات وجودی.

کثرت ماهوی کثرتی است که منشأ و خاستگاه آن ماهیت است.

کثرت وجودی کثرتی است که اولاً و بالذات به خود وجود نسبت داده می‌شود و از خود وجود نشأت گرفته است.

از طرفی مطابق آنچه در فصل قبل بیان شد، وجود بسیط است و نیز غیری ندارد و این دو مطلب یعنی این که کثرت مقوم وجود است و بیرون از وجود نیست، چرا که در غیر این صورت یا باید جزء وجود می‌بود که وجود جزء ندارد و یا باید یک حقیقتی بیرون از وجود می‌بود در حالی که حقیقتی غیر از وجود نداریم.

اکنون که کثرات قابل انکار نیستند، این مسئله مطرح می‌شود که این کثرات آیا به یک منشأ وحدت برمی‌گردند یا خیر؟

اگر این کثرات منشأ واحدی داشته باشند که به اعتبار آن منشأ واحد، بتوان گفت که واحد هستند، می‌توان گفت که وجود مشکک است یعنی یک وجود است که تشکیک دارد. اگر به منشأ واحدی بر نمی‌گردند و وحدتی در کار نیست، بالنتیجه تشکیکی هم در کار نیست و تباین است. مثائیان می‌گویند جهت وحدتی نیست و وجودات متباین به تمام ذات هستند. در حکمت متعالیه می‌گویند جهت وحدت وجود است و آن همان جهت کثرت است، جهت وحدت وجود است و جهت کثرت هم وجود است.

. مثل نور که جهت وحدت نور قوی با نور ضعیف همان نور بودن است و جهت امتیاز نور قوی با نور ضعیف نیز باز در نور بودن است.

یعنی این طور نیست که درجه قوی با چیزی مخلوط شده باشد و درجه ضعیف با چیز دیگری مخلوط شده باشد، اشتراکشان در نور بودن است و اختلافشان هم در نور بودن است، در عین

کثرت وحدت و در عین وحدت کثرت است، این طور که ما به الامتیاز عین ما به الاشتراک است و ما به الاشتراک عین ما به الامتیاز است.

این مطلب یعنی تشکیک وجود، به فُرس قدیم نسبت داده شده است.

جناب علامه طباطبائی قول اول را انتخاب کرده و می‌فرمایند: حق این است که وجود حقیقت واحده ای است که در عین وحدت، کثرت دارد. استدلال ایشان هم این است که چون مفهوم وجود را بر همه حقایق مختلفه اطلاق می‌کنیم و از طرفی انتزاع مفهوم واحد از حقایق متباینه بما هی متباینه غلط است، پس باید اینها در یک حقیقتی مشترک باشند و آن جهت اشتراک حقیقت وجود است، یعنی حقیقت همه اشیاء وجود است.